



Waze.com

SHAHRARANEWS.IR

سال هفدهم
۱۴۰۴ شهربور ۱۸
۱FFV آراییگان اول ۵۶۷۲ شماره ۳

شنبه ۱۳ Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.in

سایت شهرآرایی‌وزاربا
اسکن این کد دنیال کنید

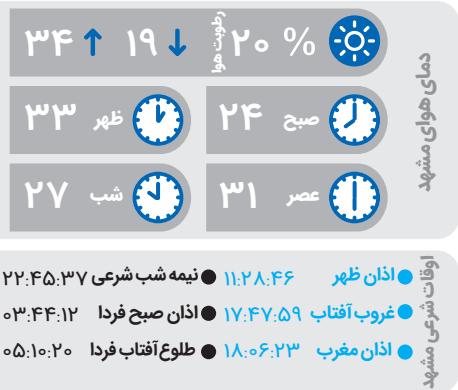
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

www.mashhadchehreh.ir

www.photoshahr.in

www.shahraranews.ir

www.waze.com



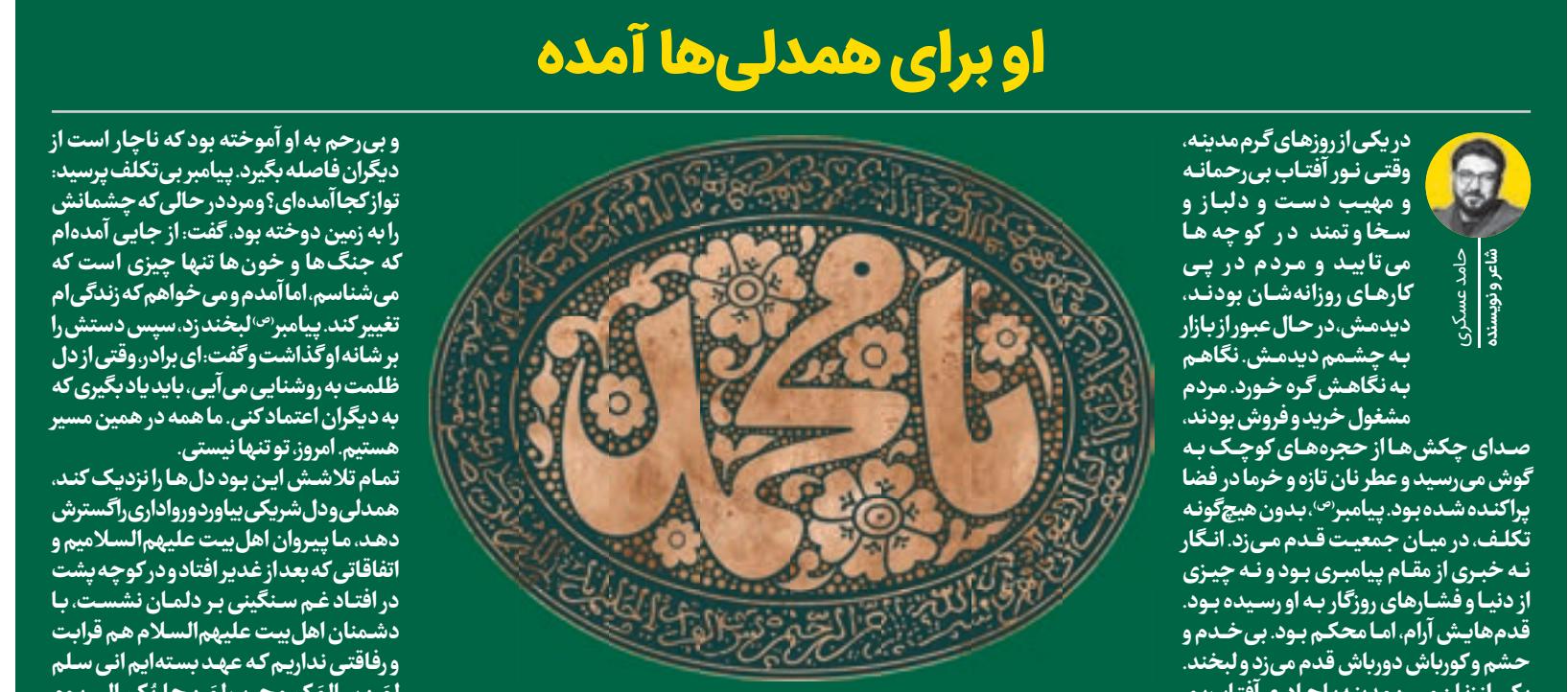
و پدان هر کار خوبی که تو بکنی یک پا
سر هر کار بدی که بکنی، یک عقابی هس
و آن را پاک نکردم، این عقاب روی
قطعی است که این عقاب دنبال کا

وقت دعوٰتم کی می رسد؟



به خنده و سخره و هیچ کس نبود حتی برای دل سوزی.
پیش تر می روم و می رسم به انگشت های کودکانه دختری که دوان دوان آمده بود تا صورت بابا را پاک کند. مادر پدرش. همین قدر غریب و همین اندازه مظلوم. چند سال بعد بابا بی خبر بوبی خدا حافظی چمدانش را برداشت و رفت سفر برای همیشه و من دیگر ندیدمش.
کارت فرمز دعوت به حرم رسول...^(ص) را گذاشت به بود لای قرآن و هر وقت دلم تنگ می شد روش می آورد و مومی بوسیدم. مثل آدم ته چاه مانده ای که یک رسماًن به دستش داده باشند. رسماًن نجات.
هر چه بیشتر و پیش تر می گذشت بهانه های بیشتری داشتم که با روبندیل بیندم بروم حرم حضرت. چشم های به خون نشسته مادران. شیون کودکان گرسنه. رنج پیر مردان خسته و دنیا و دنیا و دنیا.
می دانی گاه حس می کنم ته چاه گیر افتاده ام و بی جان و بی رمق. فقط معجزه ای کام است که نجاتم می دهد.
ده. دوازده سال است وقت دل گیری و دل تنگی کارت را بیرون می کشم و بو می کشم و آرام زمزمه می کنم. قبول تو از من خیلی عاشق تری. خیلی پاک تر و باصفاتی. اصلا همه خیلی ها مال تو. امامن از تو خیلی غریب ترم. حالا وقت دعوتم رسیده است.

معصومه فرمانی کیا دیگر نمی توانم لبخندش را بینم. دیگر نمی توانم صدایش را بشنوم. دیگر نمی توانم حالت را پرسم. دیگر هیچ و هیچ کاری نمی توانم بکنم. حتی نمی توانم دلش را بشکنم.
می دانی گاه دنیا دستت را بر همه چیز می بنددو همه چیز را تو می گیرد. به چشم برهه زدنی عزیزت را پدرت راو... به همین راحتی همه چیز تمام می شود.
حافظه ام ضعیف است. تازگی ها اضعیش بیشتر شده است. هیچ و هیچ یادم نمی ماند. بابا حالا سال هاست که رفته است و من او را ندارم.
اما خوب خاطرم مانده تحويل یکی از سال ها بود. هنوز دعای یا مقالب القاب والابصار تمام نشده بود که کارت قمز زنگی را گذاشت کف دستم و گفت: برای اینکه بروی دورها را بینی. حق توست ببابا دورها را بینی.
عیدی آن سال من کارت دعوت به مدینه بود و حرم رسول...^(ص).
انگار که خیلی دور باشد. من؟ حرم رسول...^(ص) همه چیز همان طور که نصفه نیمه دیده بودم پیش چشم آمد.
راست می گفت همه چیز دور بود. دور دور. تنهای چیزی که به خاطرم آمد بعض مظلوم مردی بود از امعاوا حشای شتری که مردم در سجده به سرش ریخته بودند. سر از سجده برد اشته بود و همه ایستاده بودند



او برای هم‌دلی‌ها آمد

و بی رحم به او آموخته بود که ناچار است از دیگران فاصله بگیرد. پیامبری تکلف پرسید: نبوز کجا آمدہ‌ای؟ و مرد در حالی که چشمانش را به زمین دوخته بود، گفت: از جایی آمدہ‌ام که جنگ‌ها و خون‌ها تهبا چیزی است که می‌شناسم. اما آمدم و می‌خواهم که زندگی ام غیری کند. پیامبر^(ص) بخندید. سپس دستش را بر شانه او گذاشت و گفت: ای براد و وقتی از دل ظلمت به روشنایی می‌آیی. باید یاد بگیری که به دیگران اعتماد کنی. ما همه در همین مسیر هستیم. امروز تو تنها نیستی.

نکام تلاشی این بود دل ها زندید کند.
همدلی و دل شریکی بیاور دور و اداری را گسترش
دهد. مایپروان اهل بیت علیهم السلام و
تفاقاً قاتی که بعد از غذیرافتاد در کوچه پشت
در افتاد غم سنگینی بر دلمان نشست. با
دشمنان اهل بیت علیهم السلام هم قرابت
ورفاقتی نداریم که عهد بسته ایم انى سلم
ومَنْ سَالَكُمْ وَحْرَبَ لَمَنْ حَارَبُكُمْ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ ... اما روزگار روزگاری است که باید بر
خیلی چیزها چشم پوشید. اختلافی اگر بر
سر غصب خلافت علی^(۲) و یا قی قضایای
بعد آن هست که هست با آن هایی است
که کتاب و سند و پژوهش خوانده اند و
باز هم کمر به انکار علی بسته اند. و گرنه
عموممان سال های سال برادرانه و مهریان
و بی مناقشه کنار هم زندگی کرده ایم و ایران
را نفس کشیده ایم.

هر نگاهی، هر اندیشه ای از هر طرفی و سمتی
که رفاقت این اتحاد و همدلی را خط و خراش
یین داده قطعاً در مسیری است که محمد
الصطفی^(۳) نمی بسند.

همه محبت می‌کنی؟ حتی کسانی که در حق توبیدی می‌کنند؟
حضرتش به اونگاهی انداخت و با همان نگاه
مهریان، گفت: این چیزی است که خداوند در
دل من قرار داده است. واقعی به مردم نگاه
می‌کنم، به این چشم نمی‌بینم که دشمن
من هستند یا دوست؟ نگاهم این است که
همه آن‌ها بندگان خداوند هستند و محبت
و مهریانی تنهای زبان مشترک ماست.
روزی دیگر در همان حادر کنار مسجد، مردی
بدبودی از قبیله‌ای بیابان نشین آمد. به تازگی
به اسلام گرویده بود. چهراش گواهی بر
تزخیم‌های گذشته داشت. گویا زندگی سخت

رہنمائی کے لئے اپنے نام و شہر کے ساتھ اپنی پاکستانی روپیہ رہنمائی کوڈ کا ملکیتی دلچسپی کریں۔

«پیامبر» به قلم زین العابدین رهمنا، نویسنده، مترجم و روزنامه‌نگار فقید، اثری مکتوب درباره زندگی پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی^(ص) و در قالب یک رمان تاریخی است که به عنوان مشهورترین کتاب مرحوم رهمنانیز شناخته شده است. کتاب «پیامبر» نخستین بار سال ۱۳۱۶ در بیروت منتشر شد. پیش از تولد محمد^(ص) تا بعثت: «از بعثت تا هجرت»: «از هجرت تارحلت» منتشر شد و دو سال بعد (۱۴) نخستین بار در ایران نسخه دو جلدی آن روانه بازار شد که تاکنون ده ها بار توسط ناشران گوناگون تجدید چاپ شده است.



تو پیشگام هر سلامی، در نماز

لجاجت کردم و بارها را تحویل ندادم. نفر دوم هم بدون سلام کردن و اجازه گرفتن وارد خانه شد و افساریکی دوتاز شترها را گرفت که بپرسید من هم مانع شدم و درگیر شدیم او واردور کردم. نفر سوم که آمد مرا پیش مهمنان تحقیر کرد و اورا از خانه بیرون کرد. اما وقتی این کودک آمد ابتدای پیش در درنگ کرد. بعد از زدن در من در را برایش باز کردم و سلام کرد و فرمود: از داخل خانه صدامی آید گویا مهمنان دارید من اینجا می‌مانم تا مهمنان بروند و با هم صحبت کنیم. وقتی مهمنان رفتند و رودی خانه به مهمنان سلام کرد و مصافحه کرد و بعد اجازه خواست که وارد خانه شود.

بعد گفت: من از طرف عبدالمطلب آمده‌ام به دنبال وعده‌ای که داده‌اید. به او گفتم افرادی آمدند. این طور برخورد کردند. کودک با مهربانی گفت: بسیار خوب شما که این طور آزرده خاطر شده‌اید عبدالمطلب هم آزرده خاطرشده است. می‌شود تشریف بیاورید و خودتان برای ایشان توضیح بدهید. این رفتار کودک باعث شد من به جای پنج بار شش بار شتر به او بدهم و تسليم ادب کودک شوم.

این روایت جرقه‌ای که باید رازدومن بیتی درمورد پیش قدم شدن پیامبر^(ص) نوشتم که آمیدوارم کامل شود:

تو پیشگام هر سلامی، در نمازمند: هر سلام، داده‌ام، داده‌ام، داده‌ام، داده‌ام

آزاده چشم‌هستنگی آهنگ ساز تماس گرفته، می‌گوید یک شعر حماسی باشکوه می‌خواهد برای میلاد رسول!... همین قدر کوتاه و مختصر و دشوار، انگار قرار باشد اقیانوسی را در یک لیوان دسته دار فرانسوی بگنجانم. می‌نشنم پای صندوقچه کلماتم. همین طور هاج و اوج نگاه می‌کنم. دست می‌برم بین رقیق ترین کلماتم. چندباری می‌نویسم. خط می‌زنم. وزن راعوض می‌کنم. قافیه را از سرمه گیرم. در نمی‌آید. دارم دور خودم می‌خرم. از هر طرف می‌روم می‌رسم به «نور» و «باران» و «آسمان». تمام آنچه از عظمت خاتم الانبیاء^(۱) درس دارم، شمایل روشنی از یک مرد عرب زبان مهربان است که بُوی خوشی می‌دهد. صبور و آرام است و از رد قدم هایش، جوانه می‌روید. این ها اماده شعر هفت هشت بندی من جانمی شود. آهنگ ساز می‌خواهد دست به دامن کدام ساز شود؟ عود و تبور می‌آورد یا قانون و ریاب و دو تار؟ خیالم تلوم خورد توی سکانس هایی از فیلم محمد^(۲) مجید مجیدی. آنچایی که شب ولادت است. گهکشان راه شیری تا حوالی حجاز بایین آمدۀ و یک تکه ماه از پنجه خانه عبدالمطلب پیداست. آمنه. دست های کوچک کودکش را در دست گرفته. جند پلان جلوتر، عبدالمطلب از میانه قبیله اش عبور می‌کند. دستی به حجرالاسود می‌کشد و نام پرسش رامی گذارد محمد. بت ها زمین می‌افتدند. جمعیت گر می‌گیرد و درست از همین جای تاریخ پر تکار ترین نام در جهان اسلام متولد می‌شود. چکه های زندگی محمد. سکانس به سکانس جلو می‌آید و من هنوز از کلمات عقبم. هیچ مصروع قوت نمی‌گیرد. دلم می‌خواهد فقط بنشینم و تماشایش کنم. او به تنها یمیز، زیارتین غزل تاریخ اسلام است. هر چه بنویسم. دست و پار زدن است. نامش. حمامه است. نواست. من فقط مثل کودکانی که تازه زبان باز گرداند. دوست داشتنم را دست و پا شکسته. سوار بر او زان شعر فارسی می‌کنم: مفاسیل فعلان مفاغل عن فعلن و بعد کلمات آهسته دیف می‌شوند: «تمام آینه ها سمت نور مایل شد / به جان خسته عالم سورون نازل شد // بیان کعبه شکست و حضور او حس شد / ستاره ای بدراخشید و ماه مجلس شد ... احسان می‌کنم کسی دستم را گرفته. دارد کلمات رامی گذارد توی دهانم. حالا من هم به اندازه تمام آنچه از محبت او در دلم دارم. شاعر درباری بی سروزبانی شده ام که به لکنت افتاده. با این همه شعرم را تمام می‌کنم در حالی که توی بند آخرش دست پدرانه اش را در این بحبوحه آخرالزماني بر سر جهان اسلام احساس می‌کنم: «زمین به نام تو خردمند کاما شد / سلام کرد / مسح جمده باطا شد ...»

سلام کردی و سحر جهود باطل شد

حسین بیات هفته وحدت یکی از رویدادهای مهم در تقویم اسلامی است که به مناسبت میلاد پیامبر اکرم (ص) برگزار می شود. حضرت امام خمینی^(ره) تنهایک روز پس از بیرونی انقلاب اسلامی در ۲۳ بهمن ۱۳۵۷، در بیانی خطاب به ملت فرمودند: «ما با مسلمین اهل تسنن یکی هستیم؛ واحد هستیم، زیرا مسلمان و برادریم. اگر کسی سخنی بر زبان آورد که موجب تفرقه میان مسلمانان شود. بدیندید یا جاهل است یا از کسانی است که می خواهند میان مسلمانان اختلاف بیافکنند. مستحله شیعه و سنی اسلام در میان نیست: ما همه با هم برادریم».

هفته وحدت در سال ۱۳۶۰ به ابتکار امام خمینی^(ره) بیان گذاری شد. علت نام گذاری این هفته، اختلاف نظر تاریخی میان شیعیان و اهل سنت درباره تاریخ دقیق ولادت پیامبر^(ص) بود: اهل سنت روز ۱۲ ربیع الاول و شیعیان روز ۱۷ ربیع الاول را روز میلاد می دانند. امام خمینی^(ره) با هدف ایجاد هم بستگی و نزدیکی میان مسلمانان، فاصله این دو تاریخ را «هفته وحدت» نامیدند تا به های تمکن برا خلافات جزئی، برآریش های مشترک اسلامی تأکید شود.